

گفت در باب نجوم حضرت سید محمد فرموده است
 که کذب المتجهین برب العالمین یعنی دروغ
 میگویند همچنان بخند ای کعبه و سینه میفرماید
 من آمن بالجنوم فقد كفر یعنی
 هر کس نجوم کار کند و اعتقاد بجنوم کند کافر است
 ازین سبب من هرگز نجوم را اعتقاد نداوم درود
 گفت ای قاضی اینکه حضرت رسالت نباه ۳
 فرموده است کذب المتجهین برب العالمین
 راست است اما چون جماعت منجهین بخند منت
 آنحضرت عرض کردند که ازین ابر طوفان محو
 می بارود و آن ابر بارید بلکه هفتاد ابر دیگر هم

گذشت و آن بارانی که کشته بودند بنابر حضرت
 این کلام را شنیدند و دیگر اگر نجوم بد بودی
 در قرآن مجید در چند جا ذکر آن را خدا تعالی
 نمودی ای قاضی تعجب است از تو که بقول خدا و
 همین که کار میکنی و چندین آیه است آنرا منکری
 و حال آنکه هر کس یک حرف قرآنرا منکر باشد
 کرد و ای قاضی مگر نشنیده که لعنت است
 بر تو باشی نجوم را منکر تو تحقیق کافری مطلق
 جبرئیل آورید بر رسول از نجوم این ده
 آیه بر حق قاضی گفت ایچو امزوده آیه قرآن
 که در باب نجوم میگوئی که است در ذکرت

انی قاضی بقول ستمین کارکن که هر چه آنحضرت
 فرموده است از قول خدا گفته است
 چنانکه سبجانه و تعالی معین نماید که در تفسیر
 عَنْ الطَّوْحِي انْ هُوَ الْاَوْحِي بُوْحِي
 یعنی حضرت پیغمبر از هوای خود هیچ نکتت آنچه
 گفت از فرموده خدا گفته است و تفسیر بقول
 خدا کارکن قاضی گفت سخن خدا تعالی را البته
 قبول دارم در وقت مکر به این آیه ز سبیده و
 یا فراموش کرده که در حساب کوکب و نجوم
 فرموده فَلَا اقْسَمُ بِمَا لَمْ يَلْمُوهُمْ
 و در جای دیگر میفرماید وَالشَّمْسُ

عَجْرًا لَيْسَ قَرِيبًا ذَلِكُمْ تَعْدِيلُ الْعِزِّ بِالْعِلْمِ
 و در جای دیگر میفرماید و جعلنا في السماء
 بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاطِقِينَ
 و در جای دیگر میفرماید و انزلنا منازِلَ
 حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ و در دیگر
 که و الفجر و النجوم مستخرات امین و در جای
 دیگر میفرماید و بالجم هم يهتدون
 و در جای دیگر میفرماید تبارك الذي جعل في
 السماء بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا
 و بقاضی این آیه ها که نازل شده در باب دانستن
 علم نجوم است و دانستن علم نجوم انقدر برای

العلم

هر نفس ضروریست که گردش کواکب و سعد و نحس را
 بداند و ساعت نیک و بد را بداند که در ساعت نیک
 متوجه امور نیک شوند و در ساعت بد آن کار را
 متکلب نشوند چنانکه حکیم شهردوسی در وقت جماعت
 نجوم فرموده زبان ستاره شمر چاک باد دهنش
 پراز خاک و خاشاک باد چه داند کسی غیر پور و کاک
 که نشد و چه بازی کند روزگار و دیگر فرموده
 است هنر از رنگ بر آرد زمانه و نبود یکی
 چنانکه در آینده تصور است و چون دانستی
 که سخن من تمام حق است و ترا سخنی است
 بمصداق الحق مراد تلخ و موافق طبع تو

نیست و میگوئی نجوم بد است و حال آنکه حساب احدیست
 و نه مرده که و تعلموا عدد السنين بحسب
 یعنی پیدا کردم و نشانده که داشتیم برای شماست
 گانرا که حساب سال و ماه خود را بدان نماید و
 در جای دیگر مرده است فقط فطره
 فِي الْجُزْمِ فَعَالٍ اِيْضًا سَعِيْمٌ
 یعنی در ستاره گان نظر کردم و نجوم را دیدم
 و معرفت رسدم و ایضا دیگر باره در کلام خود
 میفرماید اَنَا زَيْنَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ زَيْنَةُ الْكَوَاكِبِ
 یعنی زینت و اودیم آسمان و سیار را برای شما بگویم
 این همه سخنان از قول خداست تا جل جلاله و علم

نپاشد که در حساب بروج و کواکب فرموده است
 تا برسدگان کشف شود و او قاترا بدان شبمانند
 و بدابتد که در سپا با آنها و راه با بدین ستاره کا
 روشن راه روند و راه را هم گم نکنند و اکنون تو
 میدانی که هر کس یک حرف از قرآن منکر شود
 کافر باشد و الحال تو بر چندین آیه قرآن منکری
 پس کفر تو یقین است بر من و کشتن همچنان تو
 شخصی از حمبله و اجبالتست زود باش و از
 دراز کوشش پیاده شو قاضی چون این سخنان را
 از روز شنید از فصاحت و بلاغت و زوابعایت
 حیران ماند و دیگر طاقت حرف زدن در خود

نیافت باز هم بر نوعی که بود با دزد و بختگوی در آن
 و گفت ای جوان مرد این همه علم و دانشی که داری
 هو از آسمان که در طلوع و غروب آنست بخوبی آهر
 که بوی که با ترقی و اوج چه وقت و ساعت است و
 که کب طلوع سعد باشد یا نحس و زو گفت ای غایب
 که روی این سوالی مشکل باز گویم اگر نه قافل
 محب مرد عقل بودی کسیکه در چنین واقعه در دست
 چون نمی گرفت آرا باشد و نداند که طالعش سعد باشد
 یا نحس پس اینچنین کسی بسیار نادان و احمق باشد
 و چگونه لیاقت قضاوت و حکم کردن داری هر چه
 و اند قیمت قند و نبات تو بره که و اند کوچ

لاله من در منزلت

و بقاضی قضائی بر سرست آمده و با این حال که بدست
من گرفتار گشته و بخت از تو برگشته است ستاره
طالعت بخصیض او بار بر آمده و معارنه باخس اکبر
کرده مع ذاهنوز از طالع خود می پرسی ازین توضیح تر
اگر خواهی بدانکه این ساعت قمر در عقرب است و
میرخ در ضعف و زحل باوتب معارنه دارد و حال که
ساعت هفت از شب است زحل و میرخ در ضعف
هشت ثانیه برج عقرب است و مشتری که کوکب
قضاات و علم است در الحراق چاشد و از برای
شب روی بسیار نیک است اما از برای سپه دن
آمدن از خانه بسیار بد است و تا سه ساعت دیگر

از شب قصات را سفرباید کردن و از خانه پر
نباید رفت که زیان وار و وسینه خوب نیست
که امشب قصات لباس فاخر پوشند و اگر
چنین گفتند دست دزدی چون من گرفتار
شوند و بیایغ رفتن هم مصلحت نیست قاضی
گفت ای جوالمزد پس بگذار تا من بخانه خود برگردم
و ترک شب پرون آمدن کنم که امشب موافق
حدیث پیغمبر کار کردم که بدین طریقه گرفتار شدم
دزد گفت ای قاضی هرگز رای تو موافق حدیث
پیغمبر نیست قاضی در روی دزد بخت دید و گفت
حیف از تو که با این علم و دانش دزدی میکنی دزد

گفت حیف از خودت که بیعتی و کم حوصله که در
نیمه شب مثل کسی که مجنون باشد با این لباس
فاخر و همه زینت بر خود ترتیب داده و دور از کوشش
سوار شده که من بیباغ میروم قاضی گفت
ای ازاده مرد مرارها کن که بسجین سعید به کار کرده
و رو بیباغ نهاده ام از محب نماز کردن در وقت
که امام جنب است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است
قاضی گفت من امشب احادیث نبوی را مطالعه
میکردم حدیثی از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدم در باب
فضیلت نماز در باغ و بوستان که آنجاست فرمود
است که لِحْبُ صَلَاةِ الْعَبْدِ فِي الْجَنَّةِ وَالْبَيْتِ

شیرازی در کتاب گلستان فرموده است
مسکین خراگر چه بی تیر است چون بار بر روی غیر
است کاوان و خزان بار بردار به زامیان
مردم آزار ای دزد تو اذتغای اسلام میکنی
پس چگونه مسلمانی که ستم پرچونی رو اداری
و آزار هم میکنی همچنانکه معلوم میشود تو مسلمان
نیستی که از دست تو بنهار نمی توان رفت
دزد گفت ای قاضی مسلمانی تو بر من معلوم نیست
مگر شنیده که گفته اند الا نظما را شد من جلوت
از سر شب تا بحال مراد انتظار میداری و خیال
نیکویی که اگر فقیر و محتاج نبود البته درین وقت

در وقت خواب خوابیده بود پس معلوم است
 بواسطه احتیاج درین غرابها و قبرستانها
 میرود تا مگر خرسی در تله اندازد و مالش برود و صرف
 عیال خود کند ای قاضی بقول تو من مسلمان
 نیستم و تو قاضی اسلام هستی مسند از شما می
 بگویم بنم اگر کسی مفلس باشد و چیزی از مال دنیا
 نداشته باشد و خواهش داشته باشد که خدا
 شود چون کند قاضی گفت که حضرت رسول
 فرموده اند که در آن آن زمین نفسی
 میکند در وقت ای قاضی احقر متن مسلمانم و
 بحديث کار میکنم و دستم عم خود را بکفاح در آوردم

زینبی که مراد از عذیب کجاست

و ما در زخم چیزهای حسپد از من طلب کرده است
 و مهر هم میخواهد و خرج مطبخ نیز میخواهد و خدا میداند
 که مراد دست چیزی نیست و در خانه هم چیزی
 ندارم و از جهت خرج عروسی که ندارم مدتی با خود
 اندیشه میکردم که آخر کار کنم و عقل من بجای
 نرسید و همچنین جدویت چنان بر من کار کرده
 است که بشرح درسیا باید البته ترا هر گاه بگویند
 کنم بر من مواخذه نیست و دیگر گفته اند مرد خدا
 آنست که اگر دست رخت داشته باشد
 باید یکی را بقیه مستحق بدید چنانکه حضرت زین
 العزت در کلام مجتهد فرموده است *واقا التامل*

فکر کند

خلاصه منقصر یعنی مسائل در انا امپد مکنید حال من مسائل
 دیگر آنکه بر من معلومست که تو در خانه زیاد تر ازین
 رغبت داری و این بار باید من بدی که گفتی و
 مستحقم و دیگر اقباضی شنیده که میگویند
 چو سایل از تو بزاری طلب کند چیزی بدو که
 شکر بزورستاند ای احمد سمیسم که اگر
 این مالها را بمن ندی دیگری از من زوردار تر از
 تو گیرد بلکه از ارجانی هم تو برساند احوال کن
 سایل و ما چار ببال دینانی محتاج هرگاه خود
 بدی عوض آن تو خواهد رسید زیرا که من هم
 محتاجم و هم میخواهم زن بگیرم علاوه بر این

شب در منزل خود بکلام الهی مشورت کردم که
 مشب درین راه از برای شبروی بروم غنیمی
 بدستم خواهد افتاد این آیه برآمد و آن لیس
 لِلَّذِينَ آمَنُوا سَعَىٰ وَكَتَابٌ
 شَارِقٌ شَمْسٌ رَاكِبٌ هَذَا
 مِمَّا مَرَدُّهُ أَذْهَانًا
 غَنِي سَفَرِكُنِي تَابِي
 ز برای سفر نیکو آمد که مرغ در خانه چهارم و
 شتری باوی نظر داشت و قدر در برنج عمره
 بود از برای دزدی از همه کار بهتر بود ازین جهت
 خاطر جمع شدم و سپردن آدم و چنین روزی

علالی نصیب من شده است که قاضی بیای بیای
 خود الاغ مقصری و درخت زنگارنگ برداشته
 و با استقبال من آمده اکنون زود سپاده شو
 که وقت میگذرد و من نمانده فرسنگ راه آمده ام
 و پانزده فرسنگ دیگر باید بروم قاضی گفت
 ای مرد تو با این همه محنت و کمال حیثیت که
 دزدی کنی سپا و دست ازین کار بردار که رزق
 مقصوم است و در وقت معین چند او ذغال ^{سنگ}
 رزق ترا میرساند و زو گفت و قشش همین است
 است و قسمت من اینست که الاغ و درختهای
 ترا بردارم و بروم قاضی گفت ای دزد مکرور

فقر از امت را میخواهم در آن حال حضرت رسول از حیرت
 سؤال کنند که این ملک کیست و نامش چیست و کجا
 طلب میکند حضرت حبر ائیل گوید یا رسول الله مذکور
 پس حبر ائیل از آن ملک سؤال کند که نامش چیست
 گوید که نام من حریش و پنج کس از امت پیغمبر را
 میخواهم حبر ائیل گوید آن پنج نفر کیانند که طلب
 حریش گوید که تَارِكُ الصَّلَاةِ وَمَانِعُ الزَّكَاةِ
 وَمَشَارِبُ الخمر و اکل الربوا و المحدثون
 و المساجد یعنی اول کسی که زکات نماز پنج گانه را کند
 و دوم کسی که زکوة مال خود را نهد سیم کسی که شراب
 خورده باشد چهارم کسی که وجهی بکسی بدهد و دنیاری

با عدلی از دیگر دهم یکم و اهل مسجدی شود و حدیث
وینار را بگوید حال اقطاعی چنانکه برین معلوم شود
تو هرگز زکوة مال خود را نداده قاضی گفت ای آن
مردی که تو میگوئی راست است مگر در قرآن نشنیده
که حق سبحانه و تعالی در کلام خود میفرماید این
اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ وَمَنْ يَكْرِتْ بِهِ زَكَاةَ مَالِ خَا
واده ام اگر بگیرد و بگیریم بدیم اسراف کرده
باشم و خدا تعالی اسراف کنندگان را دوست
نمیدارد و خلافت امر خدا را کرده باشم و زکوة گفت
چون چنین میکنی پس بموجب حدیث پیغمبر کار کن که
انجاء مژده است الصدقة تزود البلاد

یعنی صدقه رد بلاست باری تو چون منسود می
که زکوة مال را داده ام معقول گفتی اما در سالی بگذرد
زکوة مال واجب است نه در عمری بیک دفعه لیکن
صدقه در همه وقت ثوابت پیاد این الاغ و خیر
مصدق کن که امشب شب جمعه است و شب عید
حضرت رسول شنیده که هر که در این شب خیر
کند خیر او بدرجه قبول میرسد ای قاضی من آمده ام
که مقصد خود را حاصل کنم و تو از نادانی گرفتار شده
و از حماقت خود را قاضی شده بعد از آنکه ای
کرده بجهل نام خود را قاضی حیا رعبان نیست
ز حکمت راضی چون قاضی این سخنان را از در شنید

گفت ایزد شرم نذاری که نسبت بمن چنین حرفها
 درشت میگوید اگر از من شرم نمیکنی مانعی ندارد اما
 از خدا شرم دار و مرا را با کن در دستند تدر قاضی
 مکرر است و گفت که یا صورت تو را از این ما از
 معوا ساحت اند و آند چشم سفیدی که بایان
 اگر من رو بکوه زده بودم و آنچه آنکه با تو گفته ما او گفته
 بودم هر آینه مثل موم نرم میشد و اصلا در دل
 سنگ تو اثر نمی کند اکنون کار بجائی رسیده که
 بواسطه این الاغ و خفتسای نخس که نان خویش
 بیک فقیری پیش نسبت کار بجائی نازک رسد ای
 قاضی نصیحت من هیچ تو را سود ندهد زیرا که

خداستغالی آنچه در ازل تقدیر کرده همان میشود و
غیر از آن نخواهد شد هر نظری را که بر او فروختند
جامه باندازه او دوختند قاضی گفت ای درویش
که حضرت پیغمبر فرموده است **الْعُلَمَاءُ وَوَدَّاهُمْ**
الْأَنْبِيَاءُ یعنی علما وارث انبیاء و پیغمبرانند
و تو شرم نداری که وارث پیغمبر از آزرده بسیار
وزد گفت ای قاضی درست میفرمائی اما قصات بتر
علما نمیرسند بسبب آنکه حق الناس بسیار در کلام
ایشانست و فردای قیامت بوی بهشت بشام
ایشان نرسد چنانکه علم آموزند و بدان عمل نکنند
چهار پانچ الی مانند که بروی کتاب بسیاری بار کرده

باشند و این همچنانکه چهار بار از آن همه کتابها
هیچ فضیلتی حاصل نمیشود و همچنان آن عالم را از آن
علمی که عمل بدان مکنند فایده نخواهد بود و شاعر
هم در این باب میفرماید علم چند آنکه بیشتر خوانی
چون عمل در تو نیست نادانی نه محقق بوده اند
خسته پر بار از کتابی چند احوال ایقاصی اگر تو
تو در او ارث پنهان میدانی من نیز خود را
از خاصان درگاه رب العزت میدانم قاصی
گفت بچه دلیل تو از خاصان درگاه رب العزت
وزد گفت بدلیل قول جناب رسول خدا شفیع
روز جزا و سید هر دو سرایعنی محمد مصطفی ص

که نویسنده قرآن و خواننده آن خاصان درگاه الهی
 میباشند و من مرد مومن هستم آن خوانم و بطریق
 قرآن سبعة قرآن را تلاوت میکنم قاضی گفت قرآنت
 هفت گانه که است و کسی که با این همه علم و دانش
 و حکمت و تفسیر باشد در روی کردن از او بسیار
 دور است ای جوان اگر راست میگوئی و از خدا
 خبری داری ظلم مکن و از من دست بردار که خدا
 تعالی در قرآن مجید میفرماید لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
 قَوْمِ الظَّالِمِينَ و زو گفت صدق
 الله تعالی راست منم مرده است اما ظالم
 توئی که بر من و بر نفس خود ظلم کرده که در این شب

میشل همچون باین رختهای فاخر برد از کوشش مصری
سوار شده و تحت اسیر خود را گرفته که من بسیار میروم
که نماز کنم پس تو ظالمی و مرا یقین حاصل است که
اگر تو ظالم نبودی در پنج شبه شب بی رفیق و بی هم
از خانه خود بیرون نمی آمدی که در دست من گرفتار
شوی لاجرم الحال خوب بعفت چند اگر فشارت
عالمی از دو باشش و از در لنگش بزرگ می لباسها
از من بیرون کن و من بسیار خود سلامت بود
که من همه هزار کار دارم و میخواهم که بجانه خود بروم و
عروسی کنم قاضی گفت ای آزاده مرد دست
از من بدار و مرا رخص کن تا بروم و عبادت خدا